

# ظرفیت‌های حکمت متعالیه برای گفت‌وگوی دینی معاصر

قدرت الله قربانی

## چکیده

از آنجا که اکثر ادیان دارای ادعاهای مهمی در باب مسئله حقانیت و نجات هستند، رویکرد انحصار‌گرایانه آنها مانع تحقق گفت‌وگوهای عقلانی بین الادیانی می‌گردد. در این زمینه، ظرفیت‌های مناسبی در حکمت متعالیه از منظر دینی وجود دارد که می‌توان آنها را در فرایند گفتگوهای دینی مورد استفاده قرار داد. این ظرفیت‌ها عبارت‌اند از اصالت وجود، تشکیک حقیقت وجود و حرکت جوهری. با نظر به اصالت وجود، در مقام گفتگو با پیروان دیگر سنت‌های دینی، می‌توان اصل اعتقاد به وجود حقیقت الوهی یا خدا را به‌عنوان محور گفتگو قرار داد و چپستی آن را در مرحله دوم لحاظ کرد. با نظر به تشکیک حقیقت وجود، می‌توان نشان داد که پیروان همه ادیان الهی، و بعضاً برخی ادیان غیر الهی، به‌طور تشکیکی از حقانیت دینی بهره‌مند بوده و به میزان بهره‌مندی‌شان، از موهبت نجات هم نصیب خواهند بود. با نظر به حرکت جوهری، می‌توان استدلال کرد که همه یا اکثر دین‌داران مطابق درجه ایمانشان در حال تکامل جوهری به‌سوی خدا هستند و اینکه تا زمان فرارسیدن مرگ، ما هر آن در حال تکامل هستیم. نتیجه آنکه، اصل باور به حقیقت الهی به‌طور تشکیکی برای گفتگو با پیروان ادیان دیگر ارزش زیادی دارد و اینکه چون هر آن در حال تکامل هستیم، هیچ‌گاه نایستی ادعای تصاحب انحصاری حقیقت مطلق را داشته و به استغنا از دیگری بیندیشیم. براین اساس، حکمت متعالیه قابلیت گشودگی برای گفتگو با همه یا اکثر سنت‌های دینی، و بعضاً فلسفی را دارا است که بایستی با توجه به نیازهای معاصر ما این قابلیت مورد بازاندیشی قرار گیرد.

**کلیدواژه‌ها:** حکمت متعالیه، گفتگوی دینی، اصالت وجود، حرکت جوهری، تشکیک.

## ۱. مقدمه

گفتگوی ادیان و فرهنگ‌ها از مهم‌ترین مسائل، نیازها و پرسش‌های پیشروی انسان معاصر است. در واقع بروز جنگ‌ها و منازعات دینی و فرقه‌ای موجبات تهدید صلح و همزیستی بشری را فراهم کرده و خطر هر جنگ جدیدی همواره بر سر انسان معاصر سایه افکنده است. یکی از دلایل چنین منازعاتی میان ملت‌ها، عدم شناختن همدیگر و توجه نداشتن به اشتراکات فرهنگی، دینی و تاریخی، و به‌ویژه تمرکز هر ملتی بر تمایزات و برتری‌های فرهنگ و نظام فکری، دینی و فلسفی خود از دیگری است. پس گفتگوی ادیان و فرهنگ‌ها ضرورت اجتناب‌ناپذیر جهان معاصر است که بایستی مبانی نظری و راه کارهای عملی آن از درون نظام‌های فکری مختلف استخراج گردد. اما گفتگوی دینی میان سنت‌های دینی زمانی شکل می‌گیرد که آن‌ها در باب دو مسئله حقانیت و نجات به افق‌های مشترکی دست یافته باشند. در واقع خوانش همدلانه سنت‌های دینی از این دو مقوله، به‌ویژه مسئله حقانیت، کلید آغاز گفتگوی مشترک دینی است. چراکه اتخاذ رویکرد انحصاری به دین، نظام فلسفی و فکری و فرهنگ خودی، عامل اصلی انسداد جریان گفتگوی دینی است، زیرا تلقی انحصارگرایانه از دین خود مانع شنیدن صدای دیگری، تقویت‌کننده حس استغناء خودی و القاء‌کننده فکر ضرورت دعوت دیگری به راه خودی، و تلقی‌کننده دیگری به عنوان گمراهی است که شایسته هدایت توسط ماست؛ که ممکن است به بروز رفتارهای خشونت‌آمیز خودی نسبت به دیگری منجر شود. در مقابل اجتناب از انحصارگرایی و تمرکز بر اشتراکات تاریخی، فرهنگی، فلسفی و دینی موجب گشودن درهای گفتگو و نزدیکی افق‌های فکری به همدیگر می‌گردد.

در این زمینه و با نظر به طرح پرسش از ضرورت تحقق و موفقیت گفتگوی دینی، به نظر می‌رسد ظرفیت‌ها و قابلیت‌های حکمت متعالیه صدرایی در پاسخ‌دهی به نیازها، بحران‌ها و پرسش‌های انسان معاصر، دارای ارزش و جایگاه خاصی است.

درواقع ایجاد پیوندی میان حکمت متعالیه و جریان گفتگوی ادیان، نشان‌دهنده ظرفیت حکمت متعالیه برای تمهید مبانی لازم به‌منظور پاسخ‌دهی به یکی از مهم‌ترین نیازهای دینی و فلسفی بشر معاصر است که می‌تواند مؤید کارآیی و کارآمدی این مکتب حکمی در مقایسه با مکاتب دیگر باشد.

پس، پرسش پیشروی تحقیق آن است که چه ظرفیت‌هایی در حکمت متعالیه برای تمهید مبانی، توجیه منطقی و پیشبرد فرایند گفتگوی ادیان وجود دارد؟ در پاسخ به این پرسش به سه اصل مهم فلسفی در حکمت متعالیه و نظام فکری ملاصدرا متمرکز می‌شویم تا نشان دهیم که این مکتب به ظرفیت‌های نظری و عملی مهمی در مبانی سازی و توجیه منطقی گفتگوی ادیان مجهز است. این سه اصل قابل توجه فلسفی عبارت‌اند از اصالت وجود، تشکیک حقیقت وجود و حرکت جوهری. برخی اصول مکمل هم شامل احسن بودن نظام خلقت، اکثری بودن خیر و اقلی بودن شر، عدم دوام قسر و اکثری بودن مسئله نجات انسان‌هاست که می‌توانند در تحقق این فرایند کمک کنند.

در اینجا تلاش می‌شود نشان داده شود که می‌توان اصول سه‌گانه مزبور را از بستر حکمت متعالیه وام گرفت و چارچوبی جدید برای مبانی و منطق گفتگوی دینی ایجاد کرد که دو مبنای مهم آن تشکیکی بودن حقانیت دینی و مراتب تشکیکی نجات انسان‌هاست. نتیجه حاصل یافتن مبانی و منطق لازم برای گفتگو با همه یا اکثر گرایش‌های دینی و دوری از انحصارگرایی دینی و پذیرش این واقعیت است که خداوند رحمان موهبت هدایت، حقانیت و نجات را در انحصار هیچ ملت و دین خاصی قرار نداده است، بلکه به فراخور ظرفیت و گنجایش وجودی و معرفتی آدمیان و پیروان ادیان، به همه آن‌ها به‌طور تشکیکی اعطا کرده است. پس باب

گفتگو با همه آدمیان باز است و با تکیه بر اشتراکات انسانی، اخلاقی، دینی و فرهنگی می‌توان با پیروان همه ادیان به گفتگو نشست.

در این تحقیق، ضمن توضیح مختصر معنای اصول مذکور در بستر حکمت متعالیه نشان داده می‌شود که انتقال آن‌ها از بستر فلسفی و دینی حکمت متعالیه به بستر گفتگوی ادیان، آن‌ها چه ثمرات نیکویی دارند و چه درس‌هایی را برای استقبال از منطق گفتگوی ادیان به ارمغان می‌آورند.

## ۲. اصالت وجود

اصالت وجود سنگ بنای نظام فلسفی ملاصدرا است که دیگر ارکان فلسفه او بر اساس آن بنا شده‌اند. اصالت وجود مطابق حکمت صدرایی به معنای آن است که آنچه حقیقت هستی را تشکیل می‌دهد، وجود است نه ماهیت. در واقع، اگر در مقام ذهن بتوان موجودات را به دو اعتبار وجود آن‌ها و ماهیتشان ملاحظه کرد، از این دو، آنچه اصل است و متن واقعیت را پر کرده است، همان حقیقت هستی و وجود است نه ماهیت و چگونه بودن موجودات. به عبارت دیگر، آنچه اصیل و واقعی است بودن و وجود اشیاء است نه ماهیت و چگونه بودن آن‌ها. پس، وجود مقوم و اساس هستی اشیاء و ماهیت نشان دهنده کیفیت، کمیت و نحوه بودن آن‌ها است. به زبان ساده، کل هستی، تنها حقیقت وجود است و چیزی بنام ماهیت وجود خارجی ندارد، بلکه ماهیت اندازه وجود یا لباس‌های مختلفی است که حقیقت وجود بر تن خود پوشانده است. چه بسا ماهیت تنها در ظرف ذهن وجود دارد نه در خارج. ضمن اینکه در حکمت صدرایی بازگشت همه اوصاف آدمیان همچون علم نیز به وجود است و اینکه خود بودن و وجود داشتن، مساوق با سعادت، لذت و خیر و زیبایی است. پس همه موجودات از آن جهت که موجودند سعادت‌مند نیز هستند و هر موجودی که بتواند سعه وجودی خود را افزایش دهد، از مرتبه بالاتری از سعادت برخوردار خواهد بود (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص ۳۶۳؛ همو، ۱۹۹۰، ج ۹، ص ۱۵۳ و ۱۲۱).

حال پرسش این است که کاربرد این اصل در فرایند گفتگوی ادیان چیست؟ برای پاسخ به این سؤال، ابتدا بایستی توجه داشت که از مهم‌ترین موانع گفتگوی ادیان نگرش انحصارگرایی دینی است. این نگرش نگاه خاصی به یک سنت دینی دارد و آن را به لحاظ ماهوی، یعنی خصوصیات و ویژگی‌هایی که دارد، برتر از و حتی فوق دیگر سنت‌های دینی می‌نشانند. این‌گونه ادعای برتری دارای دو مؤلفه ماهوی اساسی است، یکی حقانیت و دیگری نجات. برای مثال در سنت مسیحی، انحصارگرایان دینی معتقدند که رستگاری، رهایی، کمال، یا هر چیز دیگر که هدف نهایی دین تلقی می‌شود، منحصراً در یک دین خاص وجود دارد یا از طریق یک دین خاص به دست می‌آید. ادیان دیگر نیز حامل حقایقی هستند، اما منحصراً یک دین حق وجود دارد؛ دینی که تنها راه رستگاری و رهایی را پیشروی ما می‌نهد (پترسون، ۱۳۷۶، ص ۴۰۲). لذا از منظر انحصارگرایان، پیروان سایر ادیان حتی اگر دین دارانی اصیل و به لحاظ اخلاقی درستکار باشند، نمی‌توانند از طریق دین خود رستگار شوند. برای نجات دادن این افراد باید یگانه راه رستگاری را به ایشان نشان داد که در سنت مسیحی قرار دارد (همان). پس انحصارگرایی دیدگاهی اصالتاً ماهیتی است که وجود را مورد غفلت قرار می‌دهد و بر اساس ماهیات خاصی که سنت دینی مورد نظر دارد، به برتری انحصاری آن فتوا می‌دهد.

در اینجا راه کار کارآمد اصالت وجود، کنار گذاشتن تفاوت‌های ماهوی ادیان و توجه به اشتراک وجودی آن‌ها در مقام گفتگو است. یعنی برای تحقق گفتگوی دینی ما نبایستی به صفات و برتری‌های خاص سنت دینی خود نسبت به سنت دینی دیگری بیندیشیم، بلکه بایستی به اشتراکات وجودی‌مان توجه کنیم. این اشتراکات در گفتگوی خدا باوران با خدا ناباوران، اصل انسانیت و اخلاق است؛ یعنی منطق ما، به‌عنوان خدا باوران، برای گفتگو با خدا ناباوران تأکید بر خدا باوری خودمان، به‌عنوان

صفتی ماهوی نیست، بلکه تأکید بر اشتراک ما و آن‌ها در انسانیت و اصول اخلاقی است. همچنین در فرایند گفتگوی پیروان ادیان الهی و غیر الهی خدا باور نیز اصل وجودی مهم، خدا باور بودن است و به طور خاص منطق حاکم بر گفتگوی پیروان ادیان الهی، مانند اسلام، مسیحیت و یهودیت، اعتقاد به خدای ابراهیمی است نه تفسیر خاصی که دین ما از آن خدا ارائه می‌دهد. پس اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت، با انتقال از بستر حکمت متعالیه به فضای گفتمان گفتگوی ادیان، دارای کارکرد جدیدی می‌شود به این معنا که در گفتگو با دیگران بایستی صفات مشترک را به طور وجودی نگریست و صفات غیر مشترک را ماهوی دانست. به طور مشترک، در گفتگوی پیروان ادیان الهی، آنچه مهم و اصیل است اعتقاد به خدای واحد ابراهیمی است نه اینکه ما چه فهم و تفسیری از صفات و افعال آن خدا داریم. پس، در اینجا اصالت وجود به معنای تمرکز بر اصول اساسی مشترک بین طرف‌های گفت‌وگو و چشم پوشی از تمرکز بر تفاوت‌های ماهوی است که مانع تحقق گفتگو است.

به عبارت در مواجهه با منطق گفتگو، به طور کلی، اصالت وجود به ما آموزد که آنچه در درجه اول مهم است این است که ما به عنوان انسان وجود داریم و از کمالات انسانی به طور مشترک بهره‌مندیم. همین اشتراک می‌تواند پایه اولیه آغاز گفتگوی ادیان باشد. در مرحله بعد می‌توان مبنای دیگری هم افزود. خلاصه اینکه اصل هستی و بودن ما، سرمایه بزرگی است که می‌تواند مبنای گفتگوی با دیگران باشد نه اینکه ما کی هستیم یا چه هستیم یا چه دینی داریم یا چه نژاد و رنگ و گرایش فرقه‌ها یا نظایر آن را واجد هستیم.

### ۳. تشکیک حقیقت وجود

اصل دوم صدرایی که در پیشبرد منطق گفتگوی ادیان کارآیی قابل توجهی دارد، اصل تشکیک حقیقت وجود است. مطابق فلسفه ملاصدرا، همه موجودات هستی

برخوردار از حقیقت تشکیکی هستند؛ یعنی سلسله‌ای طولی را تشکیل می‌دهند که در آن هر موجودی برحسب میزان برخورداری تشکیکی از حقیقت وجود، مرتبه و جایگاه خاص خود را دارد. به عبارت دیگر، از دید ملاصدرا حقیقت وجود، که دارای مصادیق متعدد در موجودات مختلف است، دارای شدت و ضعف است و لذا مجموعه موجودات هستی سلسله مراتبی را تشکیل می‌دهند که از شدیدترین و غنی‌ترین موجود، مانند حق تعالی، آغاز شده تا ضعیف‌ترین و فقیرترین موجودات، مانند هیولا و جسم، امتداد دارد.

در این سلسله طولی، میزان بهره‌مندی موجودات از حقیقت وجود است که رتبه و جایگاه وجودی آن‌ها را نشان می‌دهد. بنابراین سلسله تشکیکی موجودات در درجه اول، سلسله‌ای طولی است، اگرچه امکان دارد که موجوداتی وجود داشته باشند که به واسطه بهره‌مندی یکسان از حقیقت وجود در این سلسله در مرتبه واحدی قرار گیرند (نک: ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۴۳۱-۴۳۲). در نتیجه در کنار سلسله طولی موجودات می‌توان به سلسله عرضی موجودات هم توجه داشت. همچنین تصویر سلسله طولی موجودات به واسطه بهره‌مندی از حقیقت وجود موجب تصویر سلسله وحدت و کثرت آن‌ها می‌گردد؛ یعنی مجموعه موجودات هستی به واسطه بهره‌مندی از حقیقت وجود و وجود داشتن، تجلیگر وحدت، و به واسطه تفاوت‌هایشان در بهره‌مندی از حقیقت وجود، بیانگر کثرت هستند (ملاصدرا، ۱۳۷۵، ص ۱۰۳-۱۰۴). پس حقیقت تشکیکی وجود توجیه‌کننده اصل وحدت در عین کثرت و عکس آن است. همچنین با توجه به اینکه ملاصدرا وجود را مساوق علم، سعادت و خیر در نظر می‌گیرد، تشکیکی بودن حقیقت وجود به‌طور طبیعی منجر به تشکیکی بودن علم، سعادت و خیر در نظام هستی می‌گردد. نتیجه آنکه موهبت‌هایی چون معرفت و دانایی و سعادت و رستگاری و حقیقت و خیر و زیبایی

به طور تشکیکی در نظام هستی وجود دارند و لذا انسان‌ها هم متناسب با مرتبه تشکیکی وجودی‌شان، به طور تشکیکی از چنین موهبت‌هایی بهره‌مند هستند. برای فهم بیشتر این اصل می‌توان گفت مطابق اصل حقیقت تشکیکی وجود، همه کمالات معرفتی، اخلاقی، زیبایی‌شناختی، معنوی و نظایر آن در انسان‌ها به طور مطلق نیستند بلکه چنین کمالاتی متناسب رتبه تشکیکی وجود آدمیان به درجات متفاوت طولی و حتی عرضی در آن‌ها محقق می‌گردند. بنابراین انسان‌ها، برای نمونه، صرفاً به عالمان و جاهلان، یا خوبان و بدان، یا زیبارویان و زشت رویان، عادلان و ظالمان و نظایر آن تقسیم نمی‌شوند بلکه بین این دو حدها، انسان‌هایی کثیری وجود دارند که ترکیبی از دانایی و جهل، معجونی از خوبی و بدی، متوسطی از زیبایی و زشتی، و معدلی از عدالت و ظلم هستند؛ ضمن اینکه تعداد چنین آدمیانی هم کم نیستند. در واقع تشکیک حقیقت وجود می‌تواند به ما گوشزد کند که انسان‌ها سیاه مطلق یا سفید مطلق نیستند، بلکه تعداد قابل توجهی از آن‌ها وجود دارند که خاکستری‌اند و وجود آن‌ها ترکیبی از کمال و نقص و شدت و ضعف است.

اکنون با نظر به اوصاف متعدد حقیقت تشکیکی وجود، می‌توان آن را به بستر گفتگوی ادیان انتقال داد. در اینجا حقیقت تشکیکی وجود به ما کمک می‌کند تا مانع بزرگ تحقق گفتگوی دینی را از میان برداریم. آن مانع بزرگ، فهم انحصارگرایانه برخی دین‌داران از سنت دینی خود در مسئله حقانیت و نجات است. همان‌طور که قبلاً گفته شد، در این نگرش یک سنت دینی واجد حقانیت مطلق و بهره‌مند از کلیت راه نجات دانسته می‌شود است و دیگران را به‌طور کلی محروم از موهبت حقانیت و نجات می‌داند (ریچاردز، ۱۳۸۴، ص ۱۱۱-۱۱۳). در واقع مطابق نگرش انحصارگرایانه همه امور جهان هستی به‌طور مطلق به سیاه‌وسفید، مؤمن و کافر، هدایت شده و گمراه، بهشتی و جهنمی، خودی و غیرخودی و نظایر آن تقسیم شده است و حد وسطی معنا ندارد. در مقابل استقبال از اصل حقیقت تشکیکی وجود

و انتقال آن به بستر گفتگوی دینی این امکان را فراهم می‌سازد تا از چنین مرزبندی‌های خشک و انعطاف‌ناپذیر اجتناب کنیم. بلکه بپذیریم که موهبت حقانیت و نجات نیز همچون دیگر موهبت‌های الهی به درجات متفاوت تشکیک طولی و بعضاً عرضی بین آدمیان توزیع شده است؛ یعنی مجموعه مخلوقات خدا همگی لزوماً در دو طیف مذکور، یعنی مؤمن یا کافر، هدایت شده یا گمراه، و نظایر آن قرار نمی‌گیرند. بلکه بین دو حد مذکور، حدود فرعی متنوعی هستند که به نظر می‌رسد انسان‌های متعددی را شامل می‌شود.

بنابراین موهبت حقانیت و رستگاری نیز مطابق مرتبه وجودی آدمیان و ظرفیت‌های متفاوت آن‌ها در دریافت چنین موهبت‌هایی، به درجات متفاوت تشکیکی بین آن‌ها تقسیم شده است. پس انسان‌های فراوانی وجود دارند که اگرچه درک کاملی از سطوح عالی حقیقت دینی ندارند، اما لزوماً گمراه هم نیستند، بلکه مطابق ظرفیت وجودی‌شان درجات پایین‌تر حقیقت دینی را درک کرده و از آن بهره‌مند شده‌اند. همچنین دین‌داران کثیری وجود دارند که اگرچه همچون اولیاءالله درجات عالی نجات و رستگاری را درک نمی‌کنند، اما لزوماً گمراه و اهل هلاکت نیستند، بلکه به واسطه میزان بهره‌مندی‌شان از حقیقت الهی و آراسته بودن به دیگر کمالات و فضایل اخلاقی مراتب بعدی نجات و رستگاری را درک می‌کنند. درواقع موهبت حقانیت و نجات نیز همچون حقیقت وجود دارای ساختار سلسله‌مراتبی و تشکیکی است که دین‌داران مطابق مرتبه وجودی‌شان و میزان‌شان از این دو موهبت بهره‌مند هستند. به همین دلیل به یقین بایستی بین ایمان انبیاء، امامان، اولیاءالله، علمای دین، حکما، عرفا، دانشمندان و توده مردم به تفاوت تشکیکی قائل شد، یعنی ضمن اینکه طبقات نامبرده همگی جزء مؤمنان هستند، اما واجد درجات متفاوت ایمان‌اند که به بهره‌مندی متفاوت‌شان از موهبت‌هایی چون یقین، حقیقت و رستگاری الهی

وابسته است. همچنین حقیقت تشکیکی وجود در بستر معنایی حقانیت دینی موجب تفکیک و تمایز نهادن بین معرفت دینی و دین‌داری محققانه و مقلدانه از همدیگر می‌گردد.

حال نتیجه بارز اقبال به تشکیکی بودن موهبت حقانیت و نجات در ادیان آن است که از رویکرد نخوت آمیز انحصارگرایی اجتناب کنیم و بپذیریم که همه یا حداقل اکثریت آدمیان به درجات مختلف از این دو موهبت بهره‌مندند. پس می‌توان با اِبتنای به اینکه هم ما و هم دیگران به درجات متفاوت از چنین موهبتی برخوردارند، از خودبزرگ‌بینی و برتری‌جویی دینی اجتناب کنیم، در مقابل چشمان خود را به حقایقی باز کنیم که از زبان دیگری دینی در جریان گفتگوی دینی بیان می‌شود. چراکه از کجا معلوم که ما واجد حقیقت مطلق بوده و دیگری محروم از آن باشد، شاید برعکس آن باشد. پس، بهتر است با پذیرش بهره‌مندی نسبی همه انسان‌ها از موهبت حقانیت و نجات الهی، برای گفتگوی دینی آغوش بازی داشته باشیم تا اینکه در جریان چنین گفتگویی مشخص شود که ما و دیگری دینی تا چه مقدار از چنین موهبت‌هایی بهره‌مند هستیم و در چه مواردی به دعوت و هدایت همدیگر نیازمندیم.

#### ۴. حرکت جوهری

حرکت جوهری و اشتدادی نیز از جمله آموزه‌های حکمت متعالیه است که قابلیت انتقال آن به فضای گفتگوی دینی را دارد. حرکت جوهری ملاصدرا بر این حقیقت تأکید دارد که همه موجودات و جواهر مادی، و بعضاً نیمه مادی، در تجدد، سیلان و تغییرات ذاتی و جوهری دائمی قرار دارند. یعنی هر موجودی در بستر زمان هر آن در تجدد و سیلان بوده و هستی جدیدی را کسب می‌کند. بنابراین حرکت جوهری ویژگی ذاتی و لاینفک موجودات مادی و بعضاً نیمه مادی است که طبق آن همه چنین موجوداتی در حرکت دائمی از مادیت به سوی تجرد می‌باشد (ملاصدرا،

۱۳۶۸، ج ۳، ص ۶۱-۶۴). چنین حرکتی در اندیشه ملاصدرا می‌تواند مصداق حرکت تکاملی همه موجودات مادی و نیمه مادی در نظر گرفته شود. ضمن اینکه ویژگی خاص تفکر او اطلاق چنین ویژگی به نفس انسان است که از آن به جسمانیه الحدوث و روحانیه بقاء تعبیر می‌گردد.

طبق این اصل، نه تنها جسم مادی انسان، بلکه نفس او به تعبیری دارای حدوث و آفرینش مادی ملازم با جسم است و از طریق طی مراحل گوناگون زندگی است که نفس قابلیت حرکت از جسمانیت را به سوی تجرد و روحانیت به تدریج به دست می‌آورد تا برای آن امکان گذر از دنیای مادی به عالم مجرد و بقای در آن فراهم می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۷۵، ص ۳۲۸-۳۳۱). پس، طبق این اصل، نفس که واقعیت اصیل هستی انسان را تشکیل می‌دهد از ابتدا صورتی ثابت ندارد بلکه آفرینش جسمانی آن و امکان بقای روحانی آن در عالم دیگر، دال بر واقعیت حرکت تکاملی نفس در زندگی دنیوی انسان است.

بر همین اساس، از دید ملاصدرا نفس یک کودک، با نفس او در دوران جوانی و میان‌سالی و پیری یکسان نیست، بلکه طی مهر و موم‌های متمادی زندگی چنین نفسی پذیرای حرکات جوهری تکاملی شده، و از حالت مادیت و نقص به سوی تجرد و کمال حرکت کرده است تا اینکه توانسته به تجرد تام و کمال متعالی تقرب جوید. پس انسان بزرگ‌سال قطعاً دارای نفسی مجردتر و کمال یافته‌تر از انسان کودک و نوجوان است. و اینکه مطابق حرکت جوهری ملاصدرا اساس زندگی انسانی ما حرکت جوهری تکاملی از مراتب فروتر مادیت به مراتب فراتر تجرد و کمالات معنوی است. در واقع، اگرچه حرکت جوهری در درجه اول، به موجودات مادی دلالت دارد، اما به نظر می‌رسد در اصل ناظر به همه خصوصیات موجودات مادی و نیمه مادی چون انسان است و نشان می‌دهد ما انسان‌ها به‌عنوان موجودات

نیمه مادی در طول زندگی خود در همه کمالات مادی، معنوی، اخلاقی، معرفتی و غیره که داریم، در حال حرکت جوهری تکاملی هستیم و به واسطه کسب کمالات جوهری جدید، جوهره وجودی ما هر آن شدت یافته، هویت وجودی جدیدی را کسب می‌کنیم.

حال ارتباط آموزه حرکت جوهری با مسئله گفتگوی دینی معاصر، پیوند آن با تدریجی و تکاملی بودن کسب کمالات در انسان‌ها است، یعنی حرکت جوهری به ما می‌آموزد که صرف اعتقاد به یک دین، بعضاً یک دین کامل، دلیل کامل بودن ما نیست، بلکه همه ما به دلیل شأن انسانی و بستر مادی و نفسانی زندگی، در حال کسب تدریجی کمالات دینی هستیم. لذا هیچ‌گاه نمی‌توانیم مدعی تصاحب همه ابعاد دین را داشته باشیم، بلکه هریک از ما به فراخور ظرفیت وجودی، اخلاقی و معرفتی خود، که به‌طور دائم در سیلان و تکامل تدریجی است، برخی از ابعاد دین را می‌شناسیم و به جوهری از حقانیت دینی دست می‌یابیم نه همه آن. در واقع همه انسان‌ها، به‌ویژه دین‌داران ادیان الهی بزرگ، فارغ از یهودی، مسیحی، مسلمان و نظایر آن بودن، در تلاش و تقلا مستمر برای رسیدن به حقایق نهفته در دین خود هستند. اما از آنجاکه ظرفیت‌های وجودی آن‌ها متفاوت بوده و در حال تکامل جوهری کمالات معنوی خود هستند، معمولاً نمی‌توانند ادعای دستیابی کامل به مطلق حقایق دینی را داشته باشند، بلکه می‌توان گفت همگی در حال تقرب به حقیقت هستند، اگرچه مرتبه تقربشان یکسان نیست.

## ۵. چگونگی بهره‌مندی از ظرفیت‌های حکمت متعالیه در گفتگوی

### دینی معاصر

در سطور فوق ویژگی‌های سه مورد اصلی از آموزه‌های حکمت متعالیه بیان شد. اکنون به منظور بررسی چگونگی بهره‌مندی از آن آموزه‌ها در فرایند گفتگوی دینی، ابتدا لازم است به مانع یا موانع اصلی تحقق چنین گفتگویی اشاره داشت، سپس

توضیح داده شود که آموزه‌های موردنظر حکمت متعالیه چگونه می‌توانند مانع یا موانع گفتگوی دینی را برطرف کرده یا بی‌اثر نمایند.

همان‌طور که در قبلاً به‌اجمال بیان شد، توجه به تاریخ گفتگوهای دینی سنت‌های مختلف نشان می‌دهد که مهم‌ترین عامل نظری و پیش‌فرض ذهنی که مانع تحقق یا موفقیت گفتگوی دینی است، نگرش یا رویکرد انحصارگرایی به دین است، به‌طوری‌که تا زمانی که پیروان سنت‌های دینی از نگرش انحصارگرایانه و لوازم نظری و عملی آن دست‌نکشند، میان آن‌ها گفتگوی واقعی و موفقیت‌آمیز دینی شکل نخواهد گرفت.

در اینجا لازم هست بررسی بیشتری درباره ماهیت انحصارگرایی دینی صورت گیرد. انحصارگرایی نگرشی است که مطابق آن موهبت حقانیت و نجات تنها و منحصرأ به یک دین و یا سنت دینی داده شده است. در نتیجه دیگر ادیان بهره‌ای از حقانیت و نجات الهی ندارند. در واقع در این دیدگاه خداوند تنها یک دین (یا فرقه) و پیروان آن را شایسته دریافت حقیقت الهی دیده و دیگر ادیان (یا فرق) و پیروان آن‌ها به واسطه محرومیت از حقیقت الهی در گمراهی بسر می‌برند و از ورود به بهشت خداوند محروم خواهند بود.

در این دیدگاه انسان‌ها به خودی و دیگری دینی تقسیم می‌شوند، در حالی‌که خودی دینی واجد همه یا اکثر صفات و فضایل و مواهب خدادادی، و دیگری دینی، عمدتاً محروم از آن است. طبق این نگرش بین خودی و دیگری دینی ساختارهای متقابلی ایجاد شده که به‌طور کلی ما را از آن‌ها جدا می‌سازد؛ ساختارهایی مانند:

ما خویم/ آن‌ها بد هستند، ما خیر خواهیم/ آن‌ها خودخواه‌اند، ما حقیقت را میدانیم/ آن‌ها تظاهر به دانستن حقیقت می‌کنند، ما خدا را شناخت‌هایم/ آن‌ها از خدا دور افتاده‌اند، و مواردی نظیر آن‌ها فاصله‌پرنشدنی را بین خودی و دیگری دینی

ایجاد کرده‌اند (Baumann, 2004, p25-28). به راین اساس مهم‌ترین ویژگی انحصارگرایی دینی عدم تمایل به دیدن دیگری، بی‌اشتیاقی به شنیدن صدای دیگری، استغنا و بی‌نیازی به آموختن از دیگری، عدم فرض امکان وجود برخی حقایق در دین دیگری، و تلقی خودی به‌عنوان انسان رستگار و دیگری به‌عنوان انسان شقی و اهل هلاکت است. حال با این اوصاف، می‌توان ملاحظه کرد که نگرش انحصاری به دین از مهم‌ترین موانع گشودگی نسبت به امکان گفتگوی دینی با دیگر سنت‌های دینی است که در ادامه به برخی علل و دلایل این موانع اشاره خواهد شد.

از مهم‌ترین علل پیشین و دلایل پسین که منجر به امتناع گشودگی انحصارگرایی در باب گفتگوی دینی است می‌توان به انحصار در باب حقانیت دانست. این انگاره به ذهن انسان مؤمن تداعی می‌کند که همه آنچه از حقیقت لازم بود خداوند به ما بخشیده است و او ما را به‌عنوان فرزندان شایسته خود برگزیده است. بنابراین ما نیازی به توجه به دیگری دینی و شنیدن از او نداریم (Swidler, 2014, p24). همچنین چون خداوند بهترین و تنها راه نجات را برای ما قرار داده است، پس چه نیازی به جستجوی راه نجات و رستگاری در دیگر سنت‌های دینی است (Moyaert, 2011, p51). پس، استغنا نظری و عملی و اکتفای به مواهب منحصر به فرد خدادادی حقانیتی و نجات‌شناختی، امکان هرگونه گفتگو و تفاهم دینی با دیگران را می‌بندد. زیرا دیگران کافران گمراهی هستند که محروم از حقیقت الهی و اهل آتش بوده و لذا ضرورتی برای گوش سپردن به سخنان آن‌ها نیست.

انحصارگرایی دینی به‌طور طبیعی منجر به تقدس‌گرایی افراطی در باب همه یا اکثریت نظام اعتقادی دینی می‌شود. در نتیجه کوچک‌ترین و جزئی‌ترین امور دین خودی بسیار مهم و دارای تقدس عالی شمرده می‌شود. همچنین این نگرش از توجه به ارزش‌های مقدس و متعالی ادیان دیگر غافل است (Moyaert, 2011, p21).

مواردی چون: اینکه آن‌ها هم خدای واحد را می‌پرستند بندگان او هستند، آن‌ها هم به ارزش‌های اخلاقی پایبندند و به جهان آخرت ایمان دارند و نظایر آن از نگاه انحصارگرا چندان مهم نیستند. زیرا آن‌ها در سنت دینی ما نیستند و لذا هر باور دیگری هم داشته باشند، چندان مهم نیست. پس انحصارگرایی دینی به‌طور طبیعی منجر به نادیده گرفتن ارزش‌های معرفتی، اخلاقی و معنوی ادیان دیگر و مقدس جلوه دادن نگرش دینی خود می‌گردد که در این صورت امکان هرگونه گشودگی نسبت به سخنان دیگری و دل سپردن به ارزش‌های او منتفی است. زیرا دیگری دینی چیزی برای عرضه به ما و حقیقت نوینی برای معرفی به ما ندارد.

حال بایستی بررسی کرد که آموزه‌های موردنظر حکمت متعالیه چگونه به عبور از انحصارگرایی دینی و اتخاذ رویکرد شمول‌گرایی یا کثرت‌گرایی کمک نموده و تحقق‌گفتگوی دینی معاصر را ممکن می‌سازد؟ در پاسخ به این سؤال بایستی دوباره به ماهیت آموزه‌های مورد بحث برگشته و آن‌ها را به بستر و فضای گفتگوی دینی معاصر انتقال دهیم تا ظرفیت‌های آن‌ها به‌منظور گذر از انحصارگرایی دینی آشکار گردد. در این زمینه ابتدا به آموزه اصالت وجود متمرکز می‌شویم. همان‌طور که قبلاً گفته شد، اصالت مبین این واقعیت است که از دو واقعیت وجود و ماهیت، اصالت تنها از آن وجود است و آنچه متن خارج را تشکیل داده است، تنها وجود است درحالی که ماهیت تنها حد وجود یا اندازه وجود است. همچنین بیان می‌شود که حقیقت وجود مساوی و مساوق با کمال و خیر است. اکنون با انتقال اصالت وجود به فضای گفتگوی دینی معاصر، می‌توان بر این واقعیت مهم تأکید کرد در درجه اول آنچه مهم است همه ما به‌عنوان انسان وجود داریم، یعنی همین که ما هستیم، مهم است نه اینکه چگونه هستیم. پذیرش این هستی برای ما امکان گفتگو با همه انسان‌ها

حتی ملحدان و کافران را هم فراهم می‌سازد. زیرا آن‌ها هم وجود دارند و از موهبت هستی، که مساوق و مساوی خیر و کمال است، بهره‌مندند.

در مواجهه با انسان‌های خداباور، آنچه مهم است این است که ما به‌عنوان خداباوران وجود داریم نه اینکه خدای مورد پرستش یکی است یا بیشتر، یا الهی یا غیر الهی. تنها پس از هم‌نشینی روی پایه مشترک خداباوری و پیش رفتن فرایند گفتگوست که به تدریج موارد اختلاف آشکار می‌شود. در فرایند گفتگوی میان دین‌داران ادیان الهی، آنچه مهم است وجود ما به‌عنوان مؤمنان خدای ادیان الهی است نه اینکه چه کسی مسلمان است چه کسی مسیحی یا یهودی. یعنی اصل خداباوری الهی مهم است نه فروع آن. در مواجهه با فرایند گفتگوی میان فرق درون یک سنت دینی، مانند شیعه و سنی، آنچه مهم است اصل وجود ما به‌عنوان مسلمان است نه اینکه چه کسی شیعه است و چه کسی اهل سنت. در واقع کارکرد اصالت وجود در فضای گفتگوی دینی تأکید بر اصالت مشترکات وجودی است نه اختلافات ماهوی؛ زیرا اشتراکات وجودی مانند اینکه ما همه انسانیم، ما همه خداباوریم، ما همه پیرو دین الهی هستیم، ما همه مسلمان هستیم، توان گردهم آوردن جمع کثیری از آدمیان و یافتن امکان هم‌سخنی را میان آن‌ها دارد و می‌تواند باب گفتگو را گشوده نگه داشته و با تکیه بر اشتراکات وجودی امکان فهم همدلانه موارد اختلاف ماهوی را فراهم سازد.

کاربرد اصل تشکیک در حقیقت وجود هم در فضای گفتگوی دینی بسیار مهم و کارساز است. از آنجاکه این اصل مبین مراتب تشکیکی حقیقت وجود در سلسله طولی است و دال بر مراتب مختلف موجودات در نظام هستی مبتنی بر میزان بهره‌مندیشان از حقیقت وجود است، نشان می‌دهد که توزیع موهبت کمالات معرفتی، اخلاقی، زیبایی‌شناختی و نظایر آن نیز در میان همه موجودات به طریق تشکیکی و سلسله‌مراتبی است. پس در فرایند گفتگوی دینی نیز این اصل به ما

می‌آموزد که بهره‌مندی هر یک از ما از حقیقت دینی مطلق نیست بلکه تشکیکی است؛ یعنی هیچ‌یک از مؤمنان، حتی ادیان الهی، نمی‌توانند مدعی تصاحب کل حقایق دینی شده و دیگران را از بهره‌مندی از چنین حقایقی محروم بدانند. بلکه واقع آن است که حقیقت مطلق فقط خداست، و غیر خدا، یعنی آدمیان، به واسطه انسان بودن در مراتب مختلف سلسله طولی بهره‌مندی از حقیقت الهی قرار دارند. و با توجه به اینکه شدت و ضعف، کمال و نقص و نظایر آن به درجات مختلف در همه آدمیان وجود دارد، همه آن‌ها دارای درجات کمالی مختلفی در سلسله تشکیکی موجودات هستند. پس در مقام گفتگوی دینی با دیگران چه جای غرور و نخوت و تکبر؟ چرا که از کجا معلوم است که مرتبه و شأن وجودی و کمالات ما برتر از دیگری باشد؟ از کجا معلوم است به‌صرف اینکه ما پیرو دینی الهی، و بعضاً آخرین دین آسمانی، هستیم لزوماً بهترین بندگان خدا بوده و در بالاترین مرتبه سلسله تشکیکی مخلوقات الهی باشیم؟ در واقع به نظر می‌رسد که تطابق تضمین‌شده‌ای میان اعطای حقیقت الهی و دریافت کامل آن وجود ندارد، بلکه اگرچه خداوند فیاض علی-الاطلاق است اما حظ ما از موهبت حقیقت الهی مطابق ظرفیت وجودی ماست. ضمن اینکه این واقعیتی انکارناپذیر است که ظرفیت وجودی همه انسان‌ها یکی نیست، در غیر این صورت همه آن‌ها بایستی جزء انبیاء الهی قرار می‌گرفتند.

نتیجه حاصل اینکه تفاوت مراتب وجودی ما آدمیان و بهره‌مندی تشکیکی ما از موهبت حقیقت الهی و دیگر کمالات معنوی، موجب تواضع و فروتنی در مقام گفتگوی دینی با دیگران است. ما جای خدا نیستیم تا واجد همه کمالات بوده و از مرتبه وجودی همه انسان‌ها آگاه باشیم. ما حتی واجد همه حقایقی نیستیم که در سنت دینی خودمان عرضه شده است. پس عاقلانه است که در مقام مواجهه با دیگری دینی متواضعانه برخورد کنیم و ادعای نامعقول انحصار حقیقت را نداشته

باشیم و احتمال بدهیم که ممکن است خداوند بر حسب حکمت بالغه اش به دیگری نیز موهبت‌هایی را ارزانی داشته که ما فاقد آن‌ها ایم و تنها از طریق گفتگوی دینی است که می‌توانیم از آن‌ها آگاه شویم.

درواقع، مراتب مختلف تشکیکی ما در بهره‌مندی از کمالات وجودی، معرفتی و اخلاقی نشان می‌دهد که همه ما نه کاملاً سفید هستیم نه کاملاً سیاه، بلکه به رنگ خاکستری بوده و ماهیتی مرکب از سفیدی و سیاهی را داریم؛ فقط درجه کمی یا بیشی سیاهی و سفیدی است که مرتبه وجودی ما را در نظام هستی نشان می‌دهد. همچنین مراتب تشکیکی کمالات وجودی، معرفتی و اخلاقی دال بر این حقیقت است که فهم همه دین‌داران از آموزه‌های دینی در یک سطح نیست، بلکه تشکیکی و ذومراتب است، زیرا اگر فهم دین‌داران یکسان بود مخاطبان انبیاء بایستی یا همه ایمان می‌آوردند یا همه کفر می‌ورزیدند، درحالی که تجربه سنت‌های دینی مختلف، مانند اسلام، نشان می‌دهد که واکنش مخاطبان دعوت انبیاء به آموزه‌های آن‌ها، ترکیبی از ایمان، کفر و تردید بوده، ضمن اینکه ایمان مؤمنان و کفر کافران هم ذومراتب و تشکیکی بوده است. پس چه نیکوست که در فرایند گفتگوی دینی، تواضع دینی و اخلاقی را در دستور کار قرار دهیم و دیگری دینی را احتمالاً واجد کمالات و فضایل معرفتی، اخلاقی و دینی بدانیم که فعلاً از ماهیت آن آگاهی نداریم و آمادگی آموختن از خوبی‌های او را داشته باشیم.

نهایتاً اینکه حرکت جوهری ملاصدرا که مبین حرکت تکاملی جوهری ما انسان‌ها در فضایل معنوی، معرفتی و اخلاقی است به ما می‌آموزد که همه ما تا زمانی که زنده‌ایم در جریان حرکت تکاملی و تدریجی قرار دهیم؛ طوری که هر آن بر کمالات سابق ما کمالات جدیدی افزوده می‌شود. پس معرفت و دانایی ما، اخلاق و کمالات زیبایی‌شناختی ما، همه و همه در فرایند تکامل جوهری هستند. همچنین بهره‌مندی ما از حقیقت دینی و ایمان مؤمنانه ما هم به‌طور تدریجی در سیلان به‌سوی

تکامل تدریجی هستند. گویی تا زمانی که در بستر جهان مادی هستیم، تقدیر ما سفر تکاملی در جاده زمان و کسب کمالات جدید است.

نتیجه آنکه اگر ما هنوز کامل نشده‌ایم و هر آن به کمالات جدید دست می‌یابیم، این موهبت و امکان برای همه بندگان خدا وجود دارد؛ یعنی آن‌ها هم در فرایند تدریجی کسب کمالات معنوی‌اند. پس در فرایند گفتگوی دینی جایی برای رفتار متکبرانه با دیگری دینی و نگاه انحصارگرایانه نسبت خودی وجود دارد. چه بسا دیگری دینی در فرایند تکامل معنوی خود، حتی با فرض اعتقاد خودی به دینی کامل تر از او، بسیار بیشتر از ما طی مسیر کرده باشد. ضمن اینکه می‌توان ملاحظه کرد که نه خودی دینی و نه دیگری دینی، هیچ‌یک به مطلق حقیقت دست نیافته‌ایم، بلکه هریک از ما مطابق ظرفیت و مرتبه وجودی‌مان، از طریق حرکت جوهری تکاملی به سوی آن تقرب حاصل می‌کنیم. پس مسلمانی ما لزوماً مطابق و هم‌مرتبه با اسلام نازل شده نیست، بلکه با فرض سلوک دیندارانه به سوی عبودیت حق تعالی، ما هر آن به حقیقت مسلمانی و آنچه اصل اسلام است، نزدیک‌تر می‌شویم درحالی‌که چنین امکانی برای مؤمنان دیگر سنت‌های دینی هم وجود دارد.

این واقعیت نشان می‌دهد که حقانیت یک دین لزوماً به معنای حقانیت فهم و خوانش دین‌داران آن دین، و در نتیجه به معنای رستگاری و نجات آن‌ها نیست، بلکه به میزان درستی خوانش آنان از آن دین و عمل مؤمنانه آنان بستگی دارد؛ که هر دو مورد اخیر، یعنی خوانش از دین و عمل دین‌داران، هم تشکیکی بوده و هم دچار سیلان و تغییرات تکاملی جوهری است. به همین دلیل است که درون برخی سنت‌های دینی برخی دین‌داران در طول زندگی خود فراز و فرودهای مختلف و بعضاً شگفت‌آوری داشته و دارند. نتیجه آنکه چون امکان حرکت تکاملی در کمالات معرفتی، اخلاقی و وجودی و اعمال صالحه در میان دین‌داران همه یا

اکثر سنت‌های دینی وجود است منطقی است در مواجهه با آن‌ها در جریان گفتگوی دینی نگاه انحصاری و مطلق‌گرایانه را کنار بگذاریم بلکه پذیریم که حتی در سنت‌های دینی فروتر چه بسا انسان‌های مؤمن و نیکوکار فراوانی وجود دارند که توانسته‌اند با حرکت جوهری تکاملی در فضایل معرفتی و اخلاقی خود به مراتب عالی‌کمال دست یابند. پس عاقلانه است که دست دوستی به سوی همه انسان‌ها دراز کنیم و به امکان حرکت تکاملی معنوی نهفته در آن‌ها و نقص‌های محتمل در خودمان توجه کنیم، تا بتوانیم باب گفتگو و درک متقابل را بگشاییم.

### نتیجه‌گیری

انتقال مفاهیم و نظریه‌های فلسفی از یک بستر و فضای فکری به بستر و فضای فکری دیگر ممکن است توانمندی‌های نهفته در چنین مفاهیم و نظریاتی را شکوفاتر سازد و حتی ابعاد کاربردی آن‌ها را آشکار نماید. به نظر می‌رسد در این زمینه، برخی از آموزه‌های اصلی حکمت متعالیه صدرایی این قابلیت را دارند تا از بستر فلسفی خود به بسترهای فکری دیگری منتقل گردیده تا توانمندی آن‌ها در فضاهای فکری جدید آزموده گردد. بر این اساس، در این تحقیق با انتقال سه آموزه مهم حکمت متعالیه به فضای گفتگوی دینی تلاش شد نشان داده شود که آموزه‌های مذکور می‌توانند قابلیت‌های جدیدی را در این فضا به نمایش گذارند. به‌طور خاص آموزه اصالت وجود بر اهمیت تأکید بر اشتراکات وجودی، آموزه حقیقت‌تشکیکی وجود بر اهمیت توجه به تفاوت‌های ظرفیت‌های دین‌داران در ادراک و تصاحب حقایق دینی و آموزه حرکت جوهری نیز بر فرایند تکامل جوهری دین‌داری و معرفت دینی مؤمنان اشاره دارد.

نتیجه پیوند چنین آموزه‌هایی در فضای گفتگوهای دینی با دیگران اجتناب از انحصارگرایی دینی و دوری از نخوت و نگاه متکبرانه نسبت به دیگری دینی است. بلکه پذیرش این حقیقت است که همه ما نیازمند درک متقابل از وضعیت و افکار

همدیگر بوده و در تلاش باشیم با تکیه بر مشترکات وجودی، و اینکه هیچ‌یک هنوز به حقیقت مطلق دست نیافته‌ایم و در حال تقرب تکاملی به سوی آن هستیم، تفاوت‌های میان خود و دیگری را همدلانه درک کنیم. خلاصه اینکه نتیجه به کارگیری آموزه‌های مذکور اتخاذ مواضع دینی، استقبال از گفتگوی دینی با دیگری و اشتیاق به آموختن از اوست. اگر بتوان از آموزه‌های مزبور چنین استفاده‌هایی برد، نشان‌دهنده کارآمدی و کارآیی حکمت متعالیه در پاسخ‌دهی به نیازهای معاصر ما در حوزه گفتگوی دینی است.

## منابع

- ملاصدرا (۱۳۵۴)، المبدأ و المعاد، چاپ اول، تهران، انجمن فلسفه و حکمت ایران.
- ملاصدرا (۱۹۹۰)، اسفار اربعه، ج ۹، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث.
- ملاصدرا (۱۹۸۱)، اسفار اربعه، ج ۹، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث.
- ملاصدرا (۱۳۶۸)، اسفار اربعه، ج ۹، چاپ سوم، قم، مکتبه المصطفوی.
- پترسون، مایکل و دیگران (۱۳۷۶)، عقل و اعتقاد دینی، تهران، نشر طرح نو.
- ریچاردز، گلین (۱۳۸۴)، رویکردهای مختلف به پلورالیزم دینی، ترجمه رضا گندمی نصرآبادی و احمد رضا مفتاح، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
- ملاصدرا (۱۳۷۵)، شواهد الربوبیه، ترجمه جواد مصلح، تهران، انتشارات سروش.
- Moyaert, Marianne (2011), *Fragile Identities: Towards a Theology of Interreligious Hospitality*, Amsterdam, New York: Rodopi.
- Baumann, Gred (2004), *Grammars of Identity/Alterity: A Structural Approach*, in: G. Baumann and A. Gingrich (ed), New York, Berghahn Books, pp18-50.
- Swidler, Leonard (2014), *Dialogue for Interreligious Understanding*, New York, Palgrave, Macmillan.